

فصلنامه علمی - ترویجی  
سال شانزدهم - شماره پیاپی ۵۱  
زمستان ۱۳۹۶

## منکرین حکمت و معرفت از دیدگاه ملاصدرا (بر مبنای رساله سه اصل)\*

میکائیل جمال پور\*\*

### چکیده

این تحقیق که نگاهی اجمالی به موضوع مهم حکمت و معرفت حقیقی و دروغین از منظر ملاصدرا دارد، در پی اثبات این مسئله است که علم و اندیشه ناب همواره بسیار بیشتر از جهال بوسیله عالم نمایان مورد تهدید جدی واقع می شود. اغلب کتاب‌هایی که ملاصدرا در زمینه‌های مختلف فکری، فلسفی و عرفانی نگاشته به زبان عربی است و دارای محتوایی ثقیل اما عمیق با قلم و بیانی وزین و موثر است و همواره حول موضوعات اصیل دینی و حکمی می‌باشد و به ندرت به مطالب حاشیه‌ای پرداخته است؛ اما در مواردی از این آثار بالاخص در کتاب رساله سه اصل که تنها کتاب ملاصدرا به زبان فارسی است شاهدیم که با همان قلم و بیان ثقیل و سنگینش از متن اصلی مطالب فلسفی و عرفانی، روی به نگارش مطالبی با عبارات گزنده و نیشدار به مقابله با ظاهریینان و قشریون متحجر و

تاریخ پذیرش: ۹۶/۴/۲۰

\* تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۲۷

mkja۱۳۹۱@gmail.com

\*\* استادیار گروه فلسفه و علوم اسلامی دانشگاه پیام نور

علمای لجوج و عنود می‌پردازد. در نگاهی ابتدایی این برداشت دور از صواب به ذهن خواننده متبادر می‌شود که حکیم ملاصدرا چرا و به چه علت از مقام علمی و معنوی خویش تنزل کرده و قلم و سخن خویش را به عبارات سراسر طعنه و توبیخ آلوده و مخالفان و رقیبانش را کوبیده است؟ اما در این تحقیق سعی بر این شده که با نقل عباراتی از همین رساله این یافته و نکته ثابت شود که حکیم ملاصدرا با ورود به این نوع مطالب هدف و مقصودش، هرگز کوبیدن و از میدان به در کردن و اثبات برتریت شخصیت علمی و فلسفی خویش نبوده است؛ بلکه وی می‌خواست که خود را در برج عاج مطالب ثقیل و عنقا شکار حکیمان و فلاسفه و عارفان، محصور و زندانی نسازد و تا حد امکان به اوضاع پیرامون خود هم نظری بیندازد و با متوسطین در علم و نظر هم به گفتگو و مذاکره بنشیند. او در مقابل سخنان پر از حسد و دشنام آن‌ها، با سینه‌ای فراخ و زبانی فصیح و قلمی روان گفتگو می‌نماید و آن‌ها را از راه عناد و لجاجت و انجماد در اندیشه، به راه صواب هدایت می‌نماید و فاصله خود را با آن‌ها کوتاه می‌کند و همچنین سایر علما و حکیمان را تشویق می‌کند که با متوسطین و افراد عادی و ظاهرینان هم باب مذاکره و صحبت را برای همیشه باز نگه دارند.

**واژگان کلیدی:** ملاصدرا، ظاهرینان، معرفت، فلسفه، عرفان، حکمت متعالیه.

### مقدمه و طرح مسئله

محمد بن ابراهیم شیرازی ملقب به صدرالدین و مشهور به ملاصدرا یا صدرالمتالهین در ۹۸۰ یا ۹۷۹ هجری در شهر شیراز قدم به عرصه وجود نهاد. او بعد از سال‌ها کسب معرفت و حکمت و تکمیل تحصیلات در همان شهر به اصفهان که از مراکز مهم علم و دانش آن زمان بود عزیمت کرد و نزد اندیشمندان ناموری چون میرداماد و میر ابوالقاسم فنדרسکی و شیخ بهاءالدین عاملی به کسب علوم و فنون مختلف عقلی و نقلی پرداخت و خود صاحب نظری ژرف‌اندیش در مراکز علمی آن روزگار شد و نهایتاً به منصب استادی هم‌دست یافت.

زندگانی وی سراسر پرفراز و نشیب است؛ به طوریکه روزگاری در اوج شهرت و محبوبیت بوده و روزگاری دیگر مورد حسد و کینه علمای قشربین و متکلمان خارج از منطق و صواب قرار گرفته و از شهر و دیار خویش تبعید گردیده و عزلت و گوشه‌گیری اختیار کرد. درباره او گفته‌اند که: «... وی هفت بار با پای پیاده به قصد حج به مکه معظمه رفت و سرانجام در بازگشت از هفتمین سفر در سال ۱۰۵۰ هجری در بصره درگذشت» (ماجد فخری، ۱۳۹۱، ص ۳۲۶)؛ به‌رغم اتفاق نظری که در زمان و مکان وقوع این واقعه وجود دارد ولی متأسفانه محل دفن این حکیم اندیشمند در شهر بصره عراق ناشناخته مانده و تا این تاریخ بر کسی معلوم نیست.

در باب تعداد تألیفات و مصنفات ملاصدرا گفته شده که وی «... علاوه بر تعلیقات و شروح متعددی که بر حکمت الاشراق سهروردی، الهدایه فی الحکمه اثیرالدین ابهری و بخشی از شفای بوعلی نگاشته، خود نیز آثار مستقل بسیاری تألیف کرده است؛ از جمله آثاری که از او به دست ما رسیده، رساله فی الحدوث و الشواهد الربوبیه و رساله فی الحشر و رساله فی اتصاف الماهیه بالوجود و رساله فی الجبر و التفویض

و نیز کتاب المشاعر و کتاب کسرالاصنام الجاهلیه است، لکن شک نیست که بهترین اثر وی کتاب ماندگار حکمت متعالیه یا همان کتاب الاسفار الاربعه العقلیه است» (همان، ص ۳۲۷).

آنچه در این نوشتار دنبال می‌شود این موضوع و پرسش است که شخصیت بزرگی چون ملاصدرا که از حیث علم و دانش و حکمت و جامعیت دینی یگانه دهر بوده و تألیفات و آثار وی در نهایت پختگی و گرانسنگی نگارش یافته، به چه علت، در جای جای آثارش از گفتار و کردار عده‌ای جاهل و عالم نما و قشریون متحجر به ستوه آمده و زبان به سرزنش و ملامت این گروه گشوده و از مقام رفیع و منبع علمی خویش به سطح عوام و جهال تنزل کرده و خود را در سطح آنان قرار داده است؟ آیا این به فغان آمدن و زبان ملامت گشودن، نشانه‌ای از صبر اندک و تنگی ظرفیت و برنتابیدن طعن و نقد شخصیت ملاصدرا است و یا اینکه حکیم متألّهی چون او از پرداختن به این قبیل موضوعات، هدف و مقصودی داشته که با به خطر انداختن مقام علمی خویش می‌خواسته ریشه جهل و قشریت را بخشکاند و با سوزاندن ریشه آن‌ها، نهال علم و آگاهی و دانایی را باورتر سازد؟

#### اهمیت و ضرورت مسئله

اهمیت این موضوع، زمانی بر ما آشکار می‌شود که بدانیم در دوره و زمانه ما هم عده‌ای همانند آن قشریون متحجر و عالم نمایان، سد راه علم و دانش حقیقی شده‌اند و با خاک‌آلود کردن چهره علم و دانش و از اعتبار انداختن چهره اصیل «حقیقت» سالکان راه حقیقت و معرفت را با طعن و ملامت و سرزنش خویش به فترت و سستی کشانده و مانع رشد و نضج گرفتن اندیشه‌های متعالی و حقیقی می‌شوند. ضرورت و اهمیت

این موضوع از نگاه دیگر زمانی بر ما روشن می‌شود که متوجه شویم که شکل‌گیری و باروری و به ثمر رسیدن مکتب حکمت متعالیه ملاصدرا هرگز در بستری از آرامش و آسایش و همراهی و مساعدت مردمان و تحصیل‌کردگان روزگارش واقع نشده بلکه این مکتب فکری هم بسان دیگر نوآوری‌های عالی فکری بشری از میان حقد و کینه قلوب خبیثه و نیات پلید اهل دانش و سواد ظلمت پیشه و از بستر عوام و جهال عبور کرده و در کنار نامرادی‌ها و مرارت‌ها و دشواری‌ها و سختی‌ها به رشد و تکامل رسیده است.

به همین جهت است که ملاصدرا در آثار مختلف خویش وضعیّت نابسامان زمانه‌اش را آسیب‌شناسی می‌کند و گاه راه‌حلهایی برای درمان آسیب‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ارائه می‌دهد. لک‌زایی در کتاب *اندیشه سیاسی صدرالمتألهین*، ضمن تأکید بر این مسأله به بررسی زمینه‌های تکوین شخصیت سیاسی ملاصدرا و جایگاه دانش سیاسی در حکمت متعالیه و تبیین مبادی و مبانی زندگانی اجتماعی و سیاسی وی می‌پردازد. نویسنده در فصل نخست این اثر، ضمن بیان پنج دوره در زندگی علمی ملاصدرا، عرصه تفکر سیاسی و اجتماعی وی را مربوط به دوره پنجم حیات وی، یعنی سیر از خلق به سوی خلق به همراه حق و بازگشت از کُهک به شیراز و تدریس و تألیف آثار او می‌داند. وی انتقاد ملاصدرا از وضعیّت زمانه را نوعی آسیب‌شناسی ویژه دانسته است که از اوضاع فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی زمان خود دارد (لک‌زایی، ۱۳۸۱، ص ۱۳).

## اهداف تحقیق

هدف این تحقیق، شناخت سبک و روش برخورد حکیم ملاصدرا با ظاهریینان و قشریون متحجر است تا روشن شود که این متفکر نامدار از چه روش کلامی و بیانی و از چه طریق منطقی و استدلالی استفاده کرده است؛ و نیز تبیین شود که حکیم ملاصدرا با انتخاب این بیان عالی و سبک گفتار منحصر به فرد، به مقابله با قشریون برخاسته اما در این پیکار، هرگز هدفش برانداختن و چیرگی و از میدان بدرکردن مخالفان و اثبات برتریت خویش نبوده است بلکه هدف مهم او گشودن باب گفتگو و مذاکره با کسانی بوده که هرگز اعتقادی به گفتگو نداشته و هرگز در محافل رسمی و مراکز علمی با علما و حکما و صاحبان دانش، بحث‌های استدلالی و منطقی نمی‌کردند و کارشان صرفاً کوبیدن حکمت و دانش و شخصیت عالمان بوده است. بدین جهت است که ملاصدرا با مخاطب ساختن این افراد، آنان را به وادی حکمت و استدلال و منطق تحریض می‌کرده و در آن وادی چشم آنان را به حقایق باز می‌کرده و سعی می‌نمود که دستگیرشان کرده و آنها را به راه راست و طریق عدالت و انصاف هدایت نماید.

## روش تحقیق

در این تحقیق از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است؛ بدین صورت که از مطالعه و تحقیق در چندین اثر ملاصدرا مانند کتاب *کسر الاصنام الجاهلیه* و به خصوص رساله *سه اصل* این حکیم، مواردی را که با عبارات عتاب‌انگیز خود، قشریون متعصب و جهال ظاهریین را مخاطب ساخته و بر آنها تاخته است، جمع‌آوری و به صورت تحقیقی علمی، نظام‌مند و مستند به نگارش درآید.

### معرفی اجمالی رساله سه اصل و کسر الاضنام الجاهلیه

رساله سه اصل درباره سیر و سلوک و تکامل اخلاقی و کشف علوم حقیقی و نیز موانعی است که در نیل به وصال به حقیقت در راه سالک نهاده شده است؛ که به عوام خطاب نشده، بلکه مستمعان و خوانندگانی که ملاصدرا در نظر دارد، علمای ظاهربینی اند که به دلیل آشنایی مختصر با ظواهر علوم و شرع، خودشان را در ردیف کمترین می‌دانند و سنگ راه ارباب حقیقت می‌شوند.

ملاصدرا اشخاص عالم‌نما و ظاهربین را از عوام خطرناک‌تر می‌داند و آنان را بیش از عوام، دشمنان واقعی معرفت می‌داند، چنان‌که می‌نویسد: «اگر این را [یعنی حب دنیا را] نیز ندانی، زهی غرور و جهالت که اکثر عوام و جهال دنیا بر تو شرف خواهند داشت، زیرا که ایشان معترف‌اند به این مرض محبت دنیا و تو نیستی».

علم حقیقی‌یی که ملاصدرا در طلب آن است و کسب آن را نهایت کمال انسانی می‌شمارد، علم صوری و مدرسه‌ای نیست. وی در این کتاب این‌گونه نوشته است: «آن علمی که آن مقصود اصلی و کمال حقیقت است و موجب قرب حق تعالی است علم الهی و علم مکاشفات است نه علم معاملات و جمیع ابواب علوم... و ارباب عمل و دیگر علوم جزئی از این باب دانش که آن دانش حقیقت است معزول‌اند».

در واقع، به نظر وی، علم واقعی که در اثر مکاشفه و شهود به دست می‌آید، تنها با «سیادت حقیقی و خردمندی معنوی» پیامبر اکرم (ص) میسر می‌شود و موانع و حجاب‌هایی که اکثر مردم را از ادراک و کسب این علم محروم می‌دارد، حاصل از سه اصل است که به همین علت، این نوشته را نیز «رساله سه اصل» می‌نامد. این اصول سه گانه بدین قرارند:

اصل نخست: جهل است به معرفت نفس که او حقیقت آدمی است.

**اصل دوم:** حب جاه و مال و میل به شهوات و لذات و سایر تمتعات.

**اصل سوم:** تسویلات نفس اماره است و تدلیسات شیطان مکار و لعین نابکار که بد را نیک و نیک را بد می‌نمایاند.

ملاصدرا ضمن ارایه مباحثی دقیق پیرامون موضوعات مختلف فوق که توأم با بیان غمناک و دردآلود است، به این نتیجه می‌رسد که «آنچه در باب مذمت علم بی‌عمل واقع شده آن علمی است که غیر مکاشفه باشد، زیرا که دانستن معارف الهیه از این نقایص و عیوب مبراست و از همه آفتی آزاد است و دانستنش عین مطلب است و هرچند که زیاده دانسته شود به حسب کمیت و کیفیت بهتر است. و اما علمی که متعلق به عمل است و از علوم معاملات نه مکاشفات است، دانستن آن به قدر عمل واجب کفائی است و زیاده از عمل دانستنش وبال آخرت است».

باوجود این که رساله سه اصل شامل مطالب مهم و مباحث لطیف و دقیق عرفانی و علمی و اخلاقی است و ملاصدرا در هر مبحثی از آیات قرآنی و احادیث و اخبار پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و گفتار و اشعار بزرگان عرفان مانند عطار و اوحدی و مولانا، شواهدی آورده و براهین خود را با آن مزین کرده است.

در اکثر تذکره‌ها و مآخذ دیگر تاریخی مانند «روضات الجنات سید محمدباقر خوانساری»، «ریحانة الادب محمدعلی مدرس تبریزی» حتی نامی از این رساله برده نشده و در بین کتاب‌های متداول تنها در «روضه‌الصفاء محمد بن خاوند شاه» است که اشاره‌ای به این رساله شده و درباره آن چنین نوشته شده است: «از کتب نفیسه اوست رساله پارسیه موسوم به "سه اصل" در تحقیق مبدأ و معاش و معاد به طریقه ریاضت و تذکر و تصوف نگاشته و به آیات و احادیث مبرهن داشته بس مفید و سودمند و کمیاب و عزیزالوجود است» (پایگاه اینترنتی تبیان).



گذشته از چند نامه و اشعار، این رساله تنها نوشته ملاصدرا به زبان فارسی است و همین نکته ممکن است مانع اشاعه و شهرت این اثر شده باشد، چون ملاصدرا در این کتاب به علمای قشری شدیداً حمله کرده و از آنجا که به زبان فارسی است، فهم آن از کتاب‌های عربی وی نیز آسان‌تر بوده و بدون شک مزاحمت بیشتری برای مؤلف به وجود می‌آورده است.

سبک وی در این رساله سلیس و روشن است؛ گرچه مانند بقیه نثرنویسان عهد صفویه کلمات تقریباً نامأنوس عربی را بیش از آنچه در قرن ششم و هفتم یا امروزه رواج دارد، به کار برده است. کلمات ملاصدرا چون با کمال صداقت و خلوص نیت نگاشته شده‌اند، مؤثر و دلپذیرند. به علاوه، وی اشعار و گفتار لطیف فارسی و عربی و اشارات معتنا بهی به نکات مختلف علمی کتاب افزوده که به ارزش علمی این رساله افزوده است.

یکی دیگر از آثار ملاصدرا که از جهت محتوا هم‌ردیف با رساله سه اصل است کتاب پردرد و گلایه کسر الاصنام الجاهلیه اوست.

انگیزه ملاصدرا از تألیف این کتاب، دفاع از دین در برابر ورود عقاید باطل است؛ عقایدی که به پیروی از شهوات و اوهام نفسانی، عمل به ظواهر شریعت را نفی می‌کنند. او در این کتاب، با تحلیلی دقیق، نشان داده که ریشه عقاید انحرافی رایج در آن زمان، جهل و نادانی است و تأکید کرده است که تا بت‌های نادانی شکسته نشوند، حقیقت دین و عرفان آشکار نمی‌شود از این‌رو، اثر خود را کسر الاصنام الجاهلیه، یعنی شکستن بت‌های نادانی، نامیده است. ملاصدرا، در خاتمه کتاب، تصریح کرده است که نقد و سرزنش او در کسر اصنام متوجه فرد خاصی نیست، بلکه غرض، آگاه کردن سالکان راه حق است از دشواری‌ها و خطرات راه، و سلوک الی الله جز با دو بال علم

و عمل میسر نمی‌شود. وی طریق علمی را در اسفار تشریح، و طریق عملی را از قرآن و احادیث معصومین استنباط کرده و بر همین مبنا به بیان مراحل عرفان عملی پرداخته است.

### ملاصدرا و تاسیس حکمت سرآمد

در دوران سلسله صفویه، نه تنها شاهد احیاء علوم دینی شیعه و رشد و ترقی صنایع گوناگون و توسعه قدرت سیاسی و اقتصادی ایران هستیم بلکه این دوران را می‌توان دوره ارتقای علوم عقلی مخصوصاً حکمت اسلامی تا سرحد کمال هم نامید. در این دوره بزرگانی که حکمت را احیاء نمودند و آن را با مشرب عرفان آمیختند می‌توان از حکیمان عارفی چون میرداماد و میرفندرسکی و شیخ بهایی و ملا محسن فیض کاشانی و ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی و قاضی سعید قمی و بسیاری دیگر نام برد اما حکیمی که پیش از هر کس دیگر به احیای حیات معنوی و فکری و ایجاد مکتب نوینی در حکمت آمیخته با عرفان و شرع همت گماشت و رنج‌های بسیار و تلاش‌های طاقت‌فرسا را متحمل شد، بی‌شک صدرالدین شیرازی است؛ مکتب و منظومه فکری که او بنیاد نهاد تلفیقی آشتی جویانه از همه مکاتب فکری عالم اسلام اعم از مشاء، اشراق، عرفان و کلام است که البته این نظام بدیع در عین حریت فکری، به دنبال توضیح و تفسیر معارف قرآنی و آموزه‌های سنت نبوی و علوی است؛ به همین جهت در طول تاریخ گذشته همواره مورد تمجید و تکریم بزرگان واقع شده است. (۱)

در شناختی کلی و با نگاهی اجمالی به زندگی و آثار این حکیم بزرگ و سرآمد علمای اسلام می‌توان دریافت که «...تعالیم این فیلسوف و عارف قرن یازدهم چه

وسعتی داشته و ساختمان نظام فلسفی وی تا چه اندازه پیچیده بوده است. تاروپود این نظام از سه رشته درهم تنیده شده بود که عبارت‌اند از: فلسفه نوافلاطونی، حکمت اشراق و عرفان. و دلیل راه او مقدم بر همه، سهروردی مؤسس حکمت اشراقی بود و محی‌الدین ابن عربی نماینده بزرگ عرفان وجودی» (ماجد فخری، ۱۳۹۱، ص ۳۳۲).

تألیفات ملاصدرا که هرکدام از آنها در نوع خود شاهکار محسوب می‌شود اغلب به زبان عربی است و از حیث محتوی در نهایت استحکام و پختگی است و از نظر وسعت و گستردگی، هرکدام از آنها شامل مباحثی از علوم مختلف در حوزه‌های علوم دینی، نقلی، شرعی، فقهی، عرفانی، فلسفی اعم از مشایی و اشراقی است. همان گونه که گفته شد از میان آثار ملاصدرا، تنها رساله سه اصل و ابیاتی چند است که به زبان فارسی نگارش یافته است، مانند این ابیات معروف از او:

آنان که ره دوست گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه  
در معرکه دو کون فتح از عشقست با آنکه سپاه او شهیدند همه

(ملاصدرا، ۱۳۹۰: رباعیات)

این رساله فارسی پاسخ ملاصدراست به تمام کوته‌نظران و ظاهرینان و عالم‌نمایانی که به نام علم و دین با حکمت و عرفان خصومت و دشمنی می‌ورزند. این رساله نه‌چندان پر حجم، درباره سیر و سلوک و تکامل اخلاقی و کشف علوم حقیقی و نیز موانعی که در نیل به وصال به حقیقت در راه سالک نهاده شده می‌باشد و به عوام خطاب نگردیده بلکه ملاصدرا مخاطبانش را علمای ظاهرین و قشریون متحجر می‌داند که با آشنایی مختصرشان از علوم و شرع، خود را در ردیف کاملین دانسته و خود را سنگ‌راه ارباب حقیقت و معرفت می‌کنند.

ملاصدرا در این رساله از سیر الی الحق به سیر الی الخلق برمی‌گردد (۲) و پای از خلوت به جلوت می‌گذارد و مَهر سکوتش را می‌شکند و از دُرُج دهانش لآلی و مرواریدهای گران‌بها و گران‌سنگی را بیرون می‌ریزد و حقایقی را بازگو می‌نماید که هر کدام در نهایت لطف و عمق و کمال دینی و عرفانی و اخلاقی و حکمی می‌باشد که به آیات شریف قرآنی و احادیث نبوی (ص) و ائمه معصومین (ع) و اشعار بزرگانی چون عطار نیشابوری و مولوی و اوحدی مزین شده است. ایشان در این رساله به تشریح علم الهی و امتیاز آن از علوم ظاهری می‌پردازد و کسب آن‌ها را کمال انسانی می‌شمارد و این علم را علمی می‌داند که در اثر مکاشفه و شهود به دست می‌آید و فقط در پرتو تعالیم آسمانی و خردمندی معنوی نبی اکرم (ص) میسر می‌گردد و جز پاکان و مخلصان، دیگرکسان از دسترسی به این علم الهی معزول و محروم‌اند.

ایشان از نور ایمان سخن می‌گویند و برای کسانی که دچار جهل و نسیان نسبت به معرفت حقیقی‌اند و در دام تدلیسات و تسویلات شیطان مکار گرفتار آمده‌اند، تصفیه باطن و تزکیه نفس و ترک تمتعات و لذائذ دنیوی را سفارش و توصیه می‌کنند؛ و خاطر نشان می‌سازد که بدون تهذیب نفس و صیقل زدن آینه‌ی دل به نور عرفان، درک حقایق هرگز میسر نخواهد گشت.

### علم نافع و عمل صالح

ملاصدرا در این رساله، درباره عمل صالح و علم نافع یعنی رابطه بین علم و عمل مطالبی را تقدیم معرفت اندوزان و سالکان طریق حقیقت می‌نماید و آخر الامر بدین نتیجه می‌رسد: « ... آنچه در باب مذمت علم بی‌عمل واقع شده، آن علمی است که غیر مکاشفه باشد، زیرا که دانستن معارف الهیه از این نقایص و عیوب و غوائل مبراست و

از همه آفتی آزاد است و دانستنش عین مطلب است و هرچند که زیاده دانسته شود به حسب کمیت و کیفیت بهتر است و اما علمی که متعلق به عمل است و از علوم معاملات است نه مکاشفات، دانستن آن به قدر عمل واجب کفایی است و زیاده از عمل دانستن اش وبال آخرت است.» (ملاصدرا، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹)

اما آنچه که در جای جای این رساله شریف، شگفت‌انگیز و تأمل برانگیز می‌باشد، به کار بردن کلمات و عبارات عتاب‌انگیز و گزنده‌ای است که حکیم ملاصدرا آن‌ها را متوجه عده‌ای اشخاص عالم نما و ظاهربین کرده است؛ مانند این چند فراز از رساله مذکور:

«ای عزیز دانشمند و ای متکلم خود پسند تا کی و تا چند خال وحشت بر رخسار الفت نهی و خاک کدورت بر دیدار وفا از سر کلفت پاشی و در مقام رد و سرزنش و جفا با اهل صفا و اصحاب وفا باشی و لباس تلبیس و ریا و قبای حيله و دغا در پوشی و جام غرور از دست دیو رعنا بنوشی و در ابطال حق و ترویج باطل و تقبیح دانا و تحسین جاهل بکوشی و با کسی که خواهد قدمی چند از جاده هوا پرستی دورتر نهد و یا قدری در تلافی تضييع عمر بیاد رفته سعی نماید یاسا عن تمام التلاقی و یا خواهد که دو سه گامی بر سیرت علمای متقین و شعار روندگان راه یقین بردارد رجاء لرحمة الله من برکاتهم یوم التلاقی کمر عداوت در بندی و راه عناد و لداد پیش‌گیری.»

«ای خود رأی خودپسند به خدا سوگند که خدا را بندگان هستند که اکنون این سرهای ماران را در جوف تو مشاهده می‌کنند و ترا بدان معذب در گور می‌بینند و تو از آن غافلِ قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا.» (ملاصدرا، ۱۳۷۷، ص ۴۰).

این عبارات ممکن است که در نگاه اول باعث سوء فهم هائی از مقام رفیع علمی و معنوی حکیم ملاصدرا گردد؛ اما با کمی تأمل و تعمق این واقعیت آشکار می‌گردد که این عبارات جدل آمیز و هجمه برانگیز، نشان از حقارت نفس و صبر اندک و تنگی ظرفیت و زود رنجی و برنتابیدن طعن و نپذیرفتن نقد و انتقاد از جانب یک حکیم متأله نیست که از گفتار و کردار عده‌ای جاهل به فغان آمده باشد و زبان به شکوه و ملامت گشوده باشد، بلکه روح رنجور و دل دردمند و ذهن وقاد و عقل تیزبین حکیم فرزانه‌ای چون او، به خوبی بر این امر واقف گشته بود که اشخاص عالم نما و ظاهر بین و قشربون متحجر گروهی اند به مراتب خطرناک تر از عوام و جهال که با دواعی نفس ظلال پیشه شان و با اندیشه و هم انگیزشان و با قلوب خبیثه مکاره‌شان و با طبع مکدره ظلمانی شأن سد راه سالکان راه شریعت و طریقت و حقیقت می‌گردند و آنان را به گمراهی می‌کشاند و مانع رشد و نضج گرفتن اندیشه‌های ناب و حقیقی می‌شوند:

این مشایخ که عصای ره شوند گاه سد راه هرگمره شوند

(ملاصدرا، ۱۳۹۰: مثنویات)

و چون پوستین وارونه پوشیده بر جانیشان برگردانده شود آن وقت معلوم خواهد شد که این گروه چه متاعی اندک و ناچیز در انبان داشته‌اند:

چون کند جان واژگونه پوستین	بس که واویلا بر آید ز اهل دین
گرد این نشاه چونکه بنشیند	هر کسی پیش پای خود بیند
آن زمان می نمایند روشن	أحمارا رکبت أم فرسا
گر چه اینجا قباد و پرویزی	چون عوانی زگل سگی خیزی
گر توئی زهد ورز لیکن خر	هیزم دوزخی و لیکن تر
ور فقیهی و لیک شور انگیز	دیو خیزی به روز رستاخیز

(همان)

بدین لحاظ است که ملاصدرا این رسالت عظیم را بر عهده می‌گیرد که به قیمت قربانی کردن منزلت و مقام علمی خویش و حتی به خطر انداختن امنیت مال و جان خویش به مقابله با عقائد باطله این گروه برخیزد تا ریشه‌هایشان را بخشکاند؛ زیرا به اعتقادش آن‌ها به مانند درختی هستند که به فرموده قرآن کریم ریشه در آتش سوزنده دارند «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ»، آن درختی است که از قعر آتش سوزان می‌روید (الصفات - ۶۴).

اواعتماد بر این داشت که نباید از رویارویی با این عده برخوردار بود به دل راه داد چون در این صورت شانه خود را از بار مسئولیت تعهد دانایان در برابر نادانان خالی کردن است. شیخ بهاء‌الدین عاملی درباره جسارت و شهادت ملاصدرا گفته است که: «... ملاصدرا مردی است که هم برای دردسر کشیدن و هم برای ایجاد درد سر خلق شده است.» (ابراهیمی، ۱۳۹۴، ص ۱۸۸) و چون اعتقاد ایشان پاک است و ایمانش محکم، بنابراین از سرزنش نا اهلان باکی برخوردار.

چون مذهب و اعتقاد پاک است مرا از طعنه نا اهل چه باک است مرا

(همان: مثنویات)

این حکیم فرزانه در تحقق این رسالت سنگین، سعی بر این دارد که با براهین و دلایل بدیهی و عقلانی و امتزاج آنها با اسرار عرفانی و آیات قرآنی، پرده‌های جهل را از سیمای تابناک معارف حقه الهی به کناری برکشد تا نور الهی بر دل‌ها تابش کند.

### امتیاز معرفت حقیقی بر معارف دیگر بشر

ملاصدرا، در رساله سه اصل خویش، از معرفت حقیقی و نور الهی و امتیاز آن بر دیگر معارف بشری سخن می‌گوید و یادآوری می‌کند که این حکمت بی‌شک و تردید

تنها در دست خداوند عزوجل است که بر هر که بخواهد می‌دهد «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد (سوره جمعه آیه ۴)» و بر هر که این حکمت داده شود به‌راستی که او به خیر کثیر نائل گشته است «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ، خدا فیض حکمت را به هر که خواهد عطا کند و هر که را به حکمت و دانش رسانند در باره او مرحمت و عنایت بسیار کرده‌اند، و این حقیقت را جز خردمندان متذکر نشوند، سوره بقره آیه ۲۶۹».

و این حکمتی است که اکثر متکلمین و فلاسفه و فقها که هنوز به مقام و مرتبه انسان کامل و کشف حقیقت و معرفت الهی نرسیده‌اند از ادراک و کسب آن محروم‌اند؛ زیرا نور این حکمت بردل تابیده نگردد، مگر بعد از آنکه آینه دل انسان به صیقل ایمان و طهارت نفس از پلیدی‌های دنیوی و تعلقات مادی مصفی گشته باشد و دست از نشاء صوری و حیات مجازی شسته باشد.

دیرشد تا هیچ‌کس را از عزیزان نامدست بی زوال ملک صورت ملک معنی درکنار صدرای حکمت و عرفان، جهل را عظیم‌ترین اسباب شقاوت و ناکامی عقبای آدمی می‌داند و آدم مبتلا به جهل و غفلت را همچون خفاشی می‌داند که دشمن نور است و طلوع شمس را موجب کوری خود می‌داند و جام جهان‌نمای روح را در ظلمتکده حب جاه و مال و میل به شهوات و لذات و سایر تمتعات نفس حیوانی اسیری می‌داند که هرگز روی فلاح و نجات را نخواهد دید.

ای شده خشنود به یک‌بارگی	چون خر و گاوی به علف خواری
غافل از این دایره لاجورد	فارغ از این مرکز خورشید گرد
از پی صاحب‌نظران است کار	بی‌خبران را چه غم از روزگار

(ملاصدرا، ۱۳۹۰: مثنویات)



و همین‌طور صاحبان نفوس این تمتعات حیوانی را مستوجب خلود در آتش جهنم معرفی کرده و می‌گوید: «... هر نفس که امروز خود را بدین تمتعات حیوانی و مستلذات جسمانی و طبیات دنیا که خبیثان آخرت‌اند، عادت فرمود و متخلق به صفات بهیمی و سبعی شد، در روز قیامت و به روز نشاء آخرت با بهایم و حشرات محشورمی گردد؛ و هرکه عقل را مطیع و فرمان بردار و حکم پذیر نفس اماره ساخت و در خدمت قوای بدنی کمر بندگی بر میان جان بست و ملک را خادم شیطان هوا گردانید و جنود ابلیس پر تلبیس را بر سلیمان عقل فرشته نهاد سروری داد؛ لاجرم مالک دوزخ وی را سرنگون درسجن حجیم انداخته، به چندین اغلال و سلاسل مقید و محبوس و به عذاب‌های گوناگون جهنم معذب و از نعیم ابد محروم و مأیوس خواهد گشت.» (ملاصدرا، ۱۳۷۷، ص ۵۳).

صدرا بر این چنین آدم‌هایی که بر جهل خویش آگاه نیستند و به پندار باطل، ادعای برتری و شرافت را می‌نمایند و از اعمال خویش خشنودند، هشدار می‌دهد که: «... آن‌کس که به بضاعت عقل مزخرف و بصیرت حولا و فطانت تبرا تصرف در اسرار دین و حقائق ایمان کند و یا آنکه خواهد که از راه خلوت‌نشینی و نافله‌گزاری بسیار و نماز و روزه بی‌شمار با غلظت طبع و قساوت و فضاظت قلب و قصور معرفت و جامت قوت شهوت خود را یکی از بزرگان حق و خاصان و بزرگان دین شمرد، و بر دیگران تفوق و ترفع نماید، نعوذ بالله حاصل آن جز ضلالت و حیرت نیست.» (همان، ص ۵۷).

و بر آن عده از قشریون ظاهر نما که ردای تزویر و ریا بر تن پوشیده‌اند و ادعای زهد و علم و شرف بر دیگران را می‌نمایند و با کسب جاه و عزت و تحصیل مال و ثروت می‌خواهند که عوام را به زور حيله و تلبیس صید خود سازند و اسباب تمتع دنیا

را از راه صورت صلاح و تقوی فراهم آورند، نهیب میزند که: «ای بی‌انصافان و ای بی‌دردان که باب هوای غرور و نفس دغا پرورش داده‌اید و باطن تان را از غلیظ و عداوت و کبر و نخوت پر نموده‌اید و نهال عداوت و فاکیشان را در زمین دل تان جای داده‌اید و در زمین مرده درخت آتش نشانده‌اید.

چرا بنای قوم ایمانتان را خراب می‌کنید؟ و چرا پیروی عالمان بی‌عمل و جاهلان بی‌معنی را می‌نمایید؟ و چرا به‌مانند خفاش از مواجهه با آفتاب حقیقت در هراسید؟ و چرا دائماً در خدمت بدن و دواعی شهوت نفس تان و راه هوا و آرزو را می‌پیمایید؟ صدرا چنان از دست این عده رنجور و دردمند می‌شود که دایره عتابش را بر دوستانش هم می‌گستراند و بر آن‌ها هم چنین خطاب می‌کند که: «...و اگر تو دارای بصیرت و اندیشه تابنده فلسفی و معتقد به اصول مشرقیه و اصول عرشیه فلسفیه ما باشی نور و فروغ اسلام، قلب تو را روشن و منور نموده است؛ بر تو بسی سهل و آسان است که ظلمت این اوهام و خرافات را از نور فطرت و چهره دل تابناک بزدایی و صدا و غوغای این مغالطات گمراه‌کننده را از گوش عقل و خرد خویش دور کنی به شرط آنکه خدا بخواهد.» (ملاصدرا، ۱۳۶۹، ص ۲۲۴).

صدرا که سال‌ها از دست این گروه، ملامت‌ها و سرزنش‌ها دیده است و ایندء و استهزاء آنان را بر جان خریده است، به فغان می‌آید و از سردرد، فریاد برمی‌کشد که: «ای عابدان سنگین‌دل و ای منکران سالکان شاهراه یقین و ای مرده دلان، که در خانه ظلمه و اهل دنیا را قبله خود ساخته‌اید و همیشه با نفس و هوا نرد محبت باخته‌اید و به مطالب خسیسه و مآرب حسیه پرداخته‌اید و چراغ عقلتان را به دم‌های سرد عوام و نفس‌های افسرده ایشان خموش کرده‌اید، و روی از جانب قدس و طلب یقین بر گرفته‌اید و متوجه محراب ابواب سلاطین شده‌اید و ترک اخلاص و توکل کرده و

طلب روزی و توقع آن از دیگران نموده‌اید، آیا چگونه نام خود را عالم و دانا می‌نهیید؟ درحالی که زوال و فنای دنیا را نمی‌دانید و روی دل به عمارت و زراعت می‌نمایید و با اهل دنیا که غافلاند هم‌نشین و هم‌صحبت می‌گردید و از خاکستر این دنیا می‌خواهید که چراغ آن دنیایتان را افروخته‌تر نماید؛ چرا چنین هستید که به‌مانند بوقلمون هر دم به جانبی می‌گرائید؟

ماهیت علم را مجوئید      از بوقلمون سخن مگوئید  
هر لحظه به صورتی برآید      هر دم به حقیقتی گراید

ای عامی بیچاره و ای خودپسند زیرک غافل که گام در راه هیچ منزلی نزنده و راه به هیچ مقصدی نبرده‌ای، آگاه باش که این اعتقادات تو زینده‌ی زنان و جاهلان را سزاست چون‌که:

چه دیدی تو از این دین العجایز      که بر خود جهل می‌داری تو جایز  
نشستی چون زنان در کوی ادبار      نمی‌داری ز جهل خویشتن عار  
زنان چون ناقصات عقل و دینند      چرا مردان از ایشان دین گزینند»

(ملاصدرا، ۱۳۶۹: ۲۲۵)

### انتقاد از علم مدرسی

اعتراض به قیل و قال مدرسه و مکتب و مدرّسان و دانشمندان بی‌عمل از دیگر مهم در ادبیات عرفان است که در اشعار شاعرانی مثل حافظ، مولانا و سعدی نمونه‌های بسیاری دارد و در عین حال، از منظر علم روانشناسی اجتماعی و نظریه‌های این علم قابل تحلیل و بررسی است. ملاصدرا نیز در ابیاتی، مدرسه را از منظر کسانی که به خاطر زاد و توشه به آن روی می‌آورند، توصیف می‌کند؛ سپس حقیقت مدرسه و مدرسه‌نشینی و مدرّس را بیان می‌نماید و در انتها، از کسان و ناکسان ساکن در این

جایگاه تبری می جوید و از ساقی می خواهد که او را از اهل خلاص و عارف توحید خاص کند:

«مدرسه چو بود؟ رباطی کاندر آن      سالکان آیند بهر آب و نان  
سالکان آیند بهر توشه‌ای      یک دو روزی منزوی در گوشه‌ای  
مدرسه چو بود؟ مقامی در رهی      کاندر او گاهی رسد شیء اللّهی»

(لکزایی، ۱۳۸۱، ص ۲۲)

نسبت میان عالمان واقعی و توشه‌اندوزان دنیاطلب ساکن در مدرسه را نسبت بین آدم و ابلیس می خواند که یکی علم می اندوزد و دیگری مغلظه می کند:

«همچنان که آدم و ابلیس بود      یکی علم، از دگر تلبیس بود  
آن یکی را بود با حق رابطه      وین دگر بودی سراپا مغلظه»  
(همان، ۳۳)

شاعر چنان از اهل مدرسه دل‌تنگ است که ترجیح می دهد در کنج محنت انزوا

پیشه کند:

«ساقیا اهل خلاصم کن دمی      عارف توحید خاصم کن همی  
باشم اندر کنج محنت تا به کی؟      وارهان زین ظلمتم از نور می  
صحبت عرفان کجا و دیو و دد      خست اینای جنسم می کشد  
تا به کی باشم به کنجی منزوی؟      با رفیقان خسیس دنیوی  
گرچه در صورت شبیه آدمند،      لیک در معنی ز حیوان بس کمند»

(همان، ۲۳-۲۴)

ملاصدرا در جایی از رساله سه اصل، شکایت از اهل علم ظاهری کرده است و می آورد: «همچنین است حال آنها که خود را از علما می شمارند و روی از جانب

قُدس و طلب یقین گردانیده، متوجّه محراب ابواب سلاطین شده‌اند و ترکِ اخلاص و توکل کرده، طلب روزی و توقّع آن از دیگران می‌نمایند. حقّا که اگر کسی به حیات حقیقی زنده گشته باشد و نور علم و یقین در دلش از جانب شرق ملکوت تابیده باشد، چنان از صحبت مردمان متوحّش گردد که کسی از صحبت مردگان نفرت کند» (ملاصدرا، ۱۳۷۷، ص ۲۰-۱۹).

### نقد ملاصدرا از عرفان‌های کاذب و عارف نمایان:

«در این زمان که تاریکی‌های نادانی و ناپیایی در شهرها پراکنده شده و کوته فکری و نادرستی همه آبادی‌ها را فراگرفته است گروهایی را می‌بینم که با تمام توان خویش در عقائد و گفتار به نادانی و هذیان گرائیده اند برفساد گری در کردار اصرار می‌ورزند در ظلمات جهل و کوری، غوطه ور هستند و در میان آنها سفاهت و بطلان جاری است و منشأ این سفاهت، این است که تابع شیطان خیال اند و گمان می‌کنند که اهل کمالند. آنها از شخصی تبعیت می‌کنند که ادعای ولایت و قرب و منزلت در پیشگاه خدا را دارد. یعنی قطب، و تصور می‌کنند که آن شخص از اوتادِ اصلین و مقربین است، زیرا از آن شخص کلمات سست و مزخرفات سطحی می‌شنوند و تصور می‌کنند که اینها کرامات و از اخبار الهی است». (ملاصدرا، ۱۳۴۰، ص ۲۴)

### برترین دانش

که هرکس با هر مقدار شناختی که از خود و جهان هستی داشته باشد به بداهت در می‌یابد که موجودی ایستا نیست بلکه در راه بوده و در مسیری حرکت می‌کند برترین نتیجه کردار و حرکات انسانی (اعم از بدنی و نفسانی) و همچنین هدف تفکرات و دگرگونی‌های نفسانی از حالات و علوم، شناخت هستی است و برترین

دانش که همگی دانش ها در خدمت او باشند و او به استخدام هیچ دانشی در نیاید و بلکه دیگر دانش ها مانند شاخه هایی اویند علم الهی است که در حقیقت سرور همه علوم و معارف و مبدا آنهاست و همچنین هدف همه حرفه ها و صنایع و مدار همگی برآنست و دیگر علوم و فنون کارگران و بندگان اویند. (ملاصدرا، ۱۳۴۰، ص ۳-۵)

### نقش حکمت و موعظه

صدرا گرچه بر این اعتقاد دارد که حکمت و نصیحت و موعظه دل خفته را بیدار می کند و باید با قشربون و متحجرین وارد گفتگو شد و فاصله را کم کرد و تا حد توان باید در هدایت و رهنمایی آنان نهایت کوشش و دستگیری کرد به این امید که این گفتگوها باعث روی آوری آنان به حقیقت شود. بدین جهت است که « ... ملاصدرا از عبادات شاق پرهیز می نمود و به واجبات در حدود احکام دین اکتفا می نمود، در زمان ملاصدرا در مکتب علمی اصفهان علمای روحانی طوری پرورش می یافتند که همه خشک بودند و در محافل آنان غیر از فقه و حدیث و تفسیر بحثی دیگر به میان نمی آمد؛ اما صدرالمتالهین با اینکه دانشمندی روحانی بود مردی بود بسیارخوش مشرب و اجتماعی؛ و جلسه درس او مجلس تدریس و هم تفریح بود بطوریکه حاجب و نگهبانی که جلو مردم را بگیرد وجود نداشت و هرکس که در هر موقع از روز و در ساعات اولیه شب می توانست به حضور ملاصدرا برسد و ایشان را ببیند.» (صدری، ۱۳۷۴، ص ۳۸۴).

اما ملاصدرا از طرفی براین نکته نیز آگاهی دارد که اینان به جهت افیون جهل و غفلت و شراب هوا و آرزو، فطرت پاکشان را چنان مکدر و ظلمانی کرده اند که دیگر نور عزت و اسرار صمدیت در دلشان نمی افتد و درگوششان طاقت سماع سطوات

حقایق احدیت نمی‌گنجد: «...ای جوانمرد، نفوس مردمان در ابتدا به هیچ علتی و مرضی مبتلی نیستند و غیر از نقص بشریت و ضعف « وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا، و انسان، ضعیف آفریده شده؛ (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است) سوره نساء آیه ۲۸» علتی نمی‌دارند، لیکن بعد از مدتی به واسطه خطوط عاجل و خیالات باطل دنیا که شیطان به واسطه افیون غفلت و غرور در شراب امانی و آمال به حلق خلق فرو می‌ریزد، چندین مرض و آفت در نفوس به هم می‌رسد « يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا، به آنها وعده می‌دهد و به آرزوشان می‌افکند و شیطان آنان را جز به فریب وعده ندهد؛ سوره نساء آیه ۱۲۱» حاصل آن در عاقبت هیچ چیز نیست امری است محال.» (ملاصدرا، ۱۳۷۷، ص ۱۰۷).

بدین جهت است که صدرا می‌گوید که اینان را هرچند نصیحت کنی، فایدتی هرگز نبخشد زیرا که سخن حق‌گزاران در گوش این هواپرستان تلخ می‌نماید و کلام حکمت گویان در مذاق متکبران و طبع خودپسندان مغرور به جاه و زینت ناخوش می‌افتد و هرکه در مقام نصیحت با ایشان درآید، دشمنش می‌گردند و آغاز لجاج و عناد نموده، چون سگ دیوانه بروی جهند (۳) و به زور تلبیس و مکر، رد سخنانش کنند و چون نصیحت شان را می‌شنوی زبان‌درازی می‌کنند و اگر هم وامی‌گذاریشان بدخویی کنند و گزند می‌رسانند:

سگ دیوانه داری اندر دل	چون نصیحت پذیری ای جاهل
ای مقیم ازدو دیو دیوانه	شهوة حیز و خشم مردانه

(ملاصدرا، ۱۳۹۰: مثنویات)

و چنانچه که بخواهی نشنوی و سخنانشان را در گوش نکنی «... از باغ امیرگو کلوخی کم باش، گو کلاغی بر کلوخی چند روزی نشسته می‌باش، و به هوای نفس

اماره قارقاری می کرده باش که « إِنَّ اللَّهَ لَعَنِيُّ عَنِ الْعَالَمِينَ، خدا از جهانیان سخت بی نیاز است؛ سوره عنکبوت آیه ۶ » (ملاصدرا، ۱۳۷۷: ص ۱۱۷).

ملاصدرا بعد از همه این شکوائیه ها طریق حکمت و موعظه را پیش نهاده و در نهایت، همگان را به ارزش و تاثیر کیمیای خودشناسی متذکر می شود که علت همه توفیقات و عامل تعالی همه ی مخلوقات به شمار می رود.

### ارزش خود شناسی

ذات انسان از دو گوهر ساخته شده است یکی نورانی که نفس است و دیگر ظلمانی که جسد است نفس زنده ، دانا، کارگر و فرارو است و جسد مرده، نادان، و فرو یاز است.

حصول کمال برای انسان و برتری و مزیت یافتن آن بر دیگران بستگی تام به دانش و همین طور عمل به مقتضای آن دارد و نه چیز دیگر.

اما دانشی که انسان را بدان برتری و کمال حاصل شود و با دارا بودن آن از همپایگی حیوانات تادرجه ملائکه مقربین بالا رود هر دانشی نیست دانشی که در آخرت بدرد می خورد همان است که علمای آخرت بدان همت گمارده و علمای دنیا از آن رو گردانند خودشناسی را در اینجا، نوعی اجتهاد درونی و نفس شناسی عمیق که براساس ریاضتها و مجاهدتهای درونی همراه با اخلاص باطنی حاصل آمده است، در نظر می گیریم. به عبارت بهتر ملاصدرا حقیقت خویش را با علم حضوری مشاهده کرد و آن را هستی یافت نه چپستی، و با شهود حقیقت خود، واقعیت و حقیقت را در وجود یافت عرفان انسان شناسی از طریق خودشناسی حاصل می شود و انسان برای



شناخت خود نیازمند تفکر است و این تفکر از طریق عقل امکان دارد (ملاصدرا، ۱۳۴۲، ص ۳۵).

### جمع بندی و نتیجه گیری

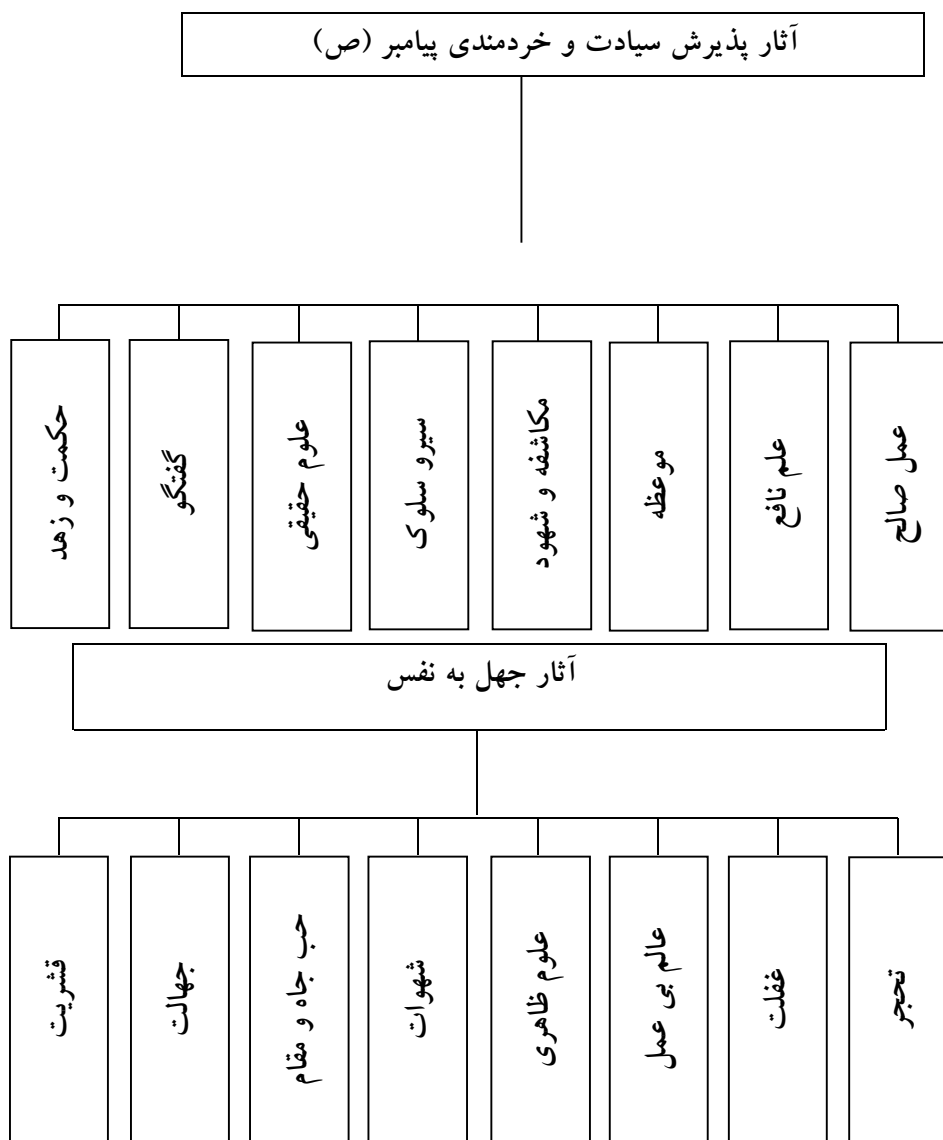
در کتاب کسرالاصنام الجاهلیه و به ویژه در رساله سه اصل با ناآرامی های کاملا محسوس یک مرد آرام مواجه هستیم که طمانینه مثال زدنی خود را در برابر قوم و قبیله ای که خود را به اهل علم و حکمت منتسب می کنند از دست داده و به ظاهر هم که شده به ملاصدرای دیگر تبدیل شده است.

شخصیتی که از لابلای صفحات کتبی مانند الشواهد الربوبیه و اسفار اربعه ترسیم و تصور می شود بیانگر شخصیتی است متفکر که کاری به پیرامون خود ندارد ولی این دو اثر یاد شده، نویسنده اش را به گونه ای دیگر می شناساند: اندیشمندی حساس و پرتلاطم که نسبت به اطراف خود بی تفاوت نیست، متفکری که نسبت به علم و حکمت راستین، احساس تعهد عمیق می کند، حکیمی که وجود و حضور عالم نمایان را بر نمی تابد و فیلسوفی که معتقد به کیمیای گفتگوست آنهم نه گفتگوی مراد با مریدان و استاد با شاگردان، بلکه آنچه مدنظر است گفتگو با شبه حکیمان و عالم نمایان است.

آشنایان به این سبک از هدایت، به صعوبت و سختی آن اذعان دارند چرا که نه تنها مستلزم علم عمیق است بلکه تواضع و صبر فراوان را نیز طلب می کند. این همان رسالتی است که سقراط حکیم سالک آن بود و این همان مسیری است که خداوند متعال به انسان نشان داده و توصیه کرده است:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿سوره نحل آیه ۱۲۵﴾، با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای در حقیقت پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به [حال] راه یافتگان [نیز] داناتر است.

نتیجه‌ای که از این تحقیق حاصل می‌شود این است که شخصیت علمی و فلسفی متفکری چون حکیم ملاصدرا براین نکته آگاهی یافته بود که یک حکیم و فیلسوف هرگز نباید در برابر طعن و نفرین و مذمت ملامتگران طعنه‌زن، خود را در چهاردیواری‌های خشک و تصنعی محدود سازد و از اجتماع خویش غافل بماند. ایشان به نیکی دریافته بود که یک حکیم بزرگ باید با دیگران به گفتگو بنشیند هرچند که آن‌ها از مخالفان و رقیبان و یا از افراد عادی باشند؛ زیرا در نتیجه گفتگوهاست که می‌توان مخالفان و منکران حقیقت و معرفت را به راه دوستی و طریق صواب هدایت کرد؛ و با الهام از نتیجه ای که ملاصدرا در آخر رساله اش بدان رسیده، این نکته یکی دیگر از نتایج تحقیق حاضر محسوب می‌شود که قرار نیست همه قشریون و مخالفان و منکران حقیقت و معرفت، به طریق صواب و راه راست جذب و روی بیاورند، بلکه از این مخالفان، گاه عده‌ای به طریق صواب هدایت می‌شوند و عده‌ای هم با وجود دلایل روشن و براهین بدیهی و متقن هرگز به‌جانب حقیقت روی نخواهند آورد و همچنان در جهل و نادانی باقی خواهند ماند؛ و این هم یک امر طبیعی است و نباید سبب دل‌آزردگی و یا یاس یک حکیم و یک انسان متعهد و مسئول شود.



## پی نوشت‌ها

۱ - امام خمینی (ره) به عنوان یکی از مدرسان مطرح حکمت متعالیه، در یکی از مصاحبه‌های خود درباره علل شکل‌گیری انقلاب اسلامی در پاسخ به این سوال خبرنگار «یک سؤال شاید کمی شخصی دارم که مطرح کنم؛ چه شخصیت یا شخصیت‌هایی - در تاریخ اسلامی یا غیر اسلامی - غیر از رسول اکرم (ص) و امام علی (ع) شما را تحت تأثیر قرار داده است و روی شما مؤثر بوده است؟ و چه کتابهایی - به جز قرآن - در شما اثر گذاشته است؟» می‌فرماید: من نمی‌توانم به این سؤال الآن جواب بدهم. احتیاج به تأمل دارد. کتابهای زیادی ما داریم؛ شاید بتوان گفت در فلسفه: ملاصدرا، از کتب اخبار: کافی، از فقه: جواهر. علوم اسلامی ما خیلی غنی هستند؛ خیلی کتب داریم، نمی‌توانم برای شما احصا کنم. (صحیفه امام، ج ۵، ۲۷۱ - مصاحبه با محمد حسنین هیکل درباره علل شکل‌گیری انقلاب)

حضرت امام در کتاب شرح چهل حدیث، ملاصدرا را فخر شیعه معرفی می‌کند و او را چنین لقب می‌دهد: «و جناب محقق فلاسفه و فخر طایفه حقه، صدر المتألهین، رضوان الله علیه»

سید احمد فهری در مقدمه ترجمه شرح دعای سحر امام خمینی (ره) درباره حساسیت امام نسبت به ملاصدرا می‌نویسد: «(امام خمینی) از میان حکما و عرفای گذشته علاقه خاصی به صدر المتألهین دارد و او را فردی محقق و متخصص که بسیاری از معارف را فهمیده و چشیده و مشکلات و مسائل را حل کرده است می‌داند. شنیده‌ام که روزی در درس به عنوان تجلیل از مقام این فیلسوف عارف و در رابطه با تقدیر از علم و ترویج کومه فکran که پیوسته درباره او سخنان ناشایست می‌گویند چنین فرموده است: «ملا صدرا و ما ادریک ما ملا صدرا؟! او مشکلاتی را که بو علی به حل آن در بحث معاد موفق نشده بود حل کرده است!» امام در پیام تاریخی خود میخائیل گورباچف می‌نویسد: «از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدر المتألهین - رضوان الله تعالی علیه و حشره الله مع النبیین و الصالحین - مراجعه نمایند، تا معلوم گردد که: حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده، و هر گونه اندیشه از ماده منزّه است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد.» امام خمینی در کتاب کشف الاسرار عبارت عجیبی درباره ملاصدرا دارد. ایشان می‌نویسد: «محمد بن ابراهیم شیرازی از بزرگترین فلاسفه الهی و موسس قواعد الهیه و مجدد حکمت ما بعد الطبیعه، او اول کسی است که مبدا و معاد را بر یک اصل بزرگ خلل ناپذیر بنا نهاد و اثبات معاد جسمانی با برهان عقلی کرد و خللهای شیخ

الرئیس را در علم الهی روشن کرد و شریعت مطهره و حکمت الهیه را با هم ائتلاف داد، ما با بررسی کامل دیدیم هر کس درباره او چیزی گفته از قصور خود و نرسیدن به مطالب بلندپایه اوست» علامه حسینی طهرانی در کتاب مهر تابان درباره نظر استادشان علامه طباطبائی نسبت به ملاصدرا می‌نویسد: علامه طباطبائی فلسفه صدرالمتألهین را به واقع نزدیکتر می‌یافتند. و خدمت او را به عالم علم و فلسفه به علت تکثیر مسائل فلسفه (که در این فلسفه، از دویست مسأله به هفتصد مسأله ارتقاء یافت) فوق العاده تقدیر می‌کردند. و از اینکه صدرالمتألهین تنها به دنبال مکتب مشائین نرفته؛ و فلسفه فکری و ذهنی را با اشراق باطنی و شهود قلبی جمع کرده، و هر دوی آنها را با شرع انور تطبیق نموده است بسیار تحسین می‌کردند.... مرحوم استاد معتقد بودند که صدرالمتألهین فلسفه را از اندراس و کهنگی بیرون آورد، و روح نوینی در آن بخشید، و جان تازه‌ای در او دمید؛ پس می‌توان او را زنده کننده فلسفه اسلامی دانست.

و از اینها گذشته استاد ما نسبت به مقام زهد و بی‌اعتنائی بدنیا، و به روش ارتباط با خدا، و تصفیه باطن، و ریاضات شرعی، و انزوائی که صدرالمتألهین داشت و در کھک قم به تصفیه سر مشغول شد و طهارت نفس را اهم از هر چیز شمرد، بسیار ارزش قائل بوده و تحسین می‌نمودند. (طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۱۵۰).

۲ - اشاره دارد به بحث اسفار اربعه عقلی ملاصدرا که عبارت اند از:

\* سفر من الخلق الی الحق یا به اختصار سفر الی الحق.

\*\* سفر من الحق الی الحق فی الحق یا به اختصار سفر فی الحق.

\*\*\* سفر من الحق الی الخلق بالحق یا به اختصار سفر الی الخلق.

\*\*\*\* سفر من الخلق الی الخلق فی الخلق بالحق یا به اختصار سفر فی الخلق.

**سفر اول: سفر از خلق به سوی الله**

مهم‌ترین سفر از اسفار اربعه سالک همین سفر است. سالکی که این سفر را به انجام رساند، گویا بار خویش را سالم به منزل رسانده است. اغلب سوزها و عشق‌ها و گریه‌های سالکان راه خدا مربوط به این سفر است. در این سفر، سالک از غیر حق به سوی حق روی می‌آورد و از کثرت به سوی وحدت هجرت می‌کند. در این سفر تمام تلاش سالک برای ویران ساختن جبل انیت و کوه‌پنداری هستی خویش است.

**سفر دوم: سفر از حق به سوی حق با حق**

این سفر «بالحق» است، زیرا سالک در پایان سفر اول به مقام «ولایت» رسیده و وجودش حقانی گشته است. در این سفر سالک از ذات شروع می‌کند و در کمالات آن یکی پس از دیگری سیر می‌نماید. او در همهٔ اسما سیر می‌کند و فقط از «اسم مستأثر» محروم خواهد ماند.

**سفر سوم: سفر از حق به سوی خلق با حق**

سالک در این سفر محوش از بین رفته و «صحو تام» می‌یابد و با رسیدن به مرتبهٔ بقا از مدهوشی به باهوشی برمی‌گردد و در عوالم جبروت، ملکوت و ناسوت سفر می‌کند و همهٔ این عوالم را با لوازشان مشاهده می‌کند، از خدا و اسما و صفات او درست خبر می‌دهد.

**سفر چهارم: سفر از خلق به سوی خلق با حق**

در پایان سفر سوم که در قوس نزول انجام می‌پذیرد، سالک به مشاهدهٔ تفصیلی خلایق و آثار و لوازشان می‌پردازد. مضار و منافعشان را می‌فهمد. کیفیت رجوع آنها را به الله می‌بیند. سعادت و شقاوت هر کس و راه‌های رسیدن به آن دو را می‌یابد و بر این اساس می‌تواند از سالکان طریق قرب دستگیری کند و آنان را به سوی لقای حق تعالی رهنمون گردد.

۳- به نظر می‌رسد که همه این تعریض‌ها نسبت به عالمان بی عمل، الهامی باشد از این آیه قرآن کریم که: (مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا)؛ سوره جمعه آیه ۵، کسانی که مکلف به علم تورات شدند، ولی حق آن را ادا نکردند، مانند الاغی هستند که کتابهایی حمل می‌کنند.

علم چندان که بیشتر خوانی	چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند	چارپایی برو کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر	که بر او هیزم است یا دفتر

سعدی، گلستان، باب ۸

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- ابراهیمی، نادر (۱۳۹۴)؛ *مردی در تبعید ابدی*، تهران: نشر روزبهان.
- حسینی طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۲)؛ *مهرتابان*، قم: انتشارات علامه طباطبایی
- خمینی، امام روح الله (۱۳۹۰)؛ *صحیفه امام*، تهران: انتشارات مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی (ره).
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۹۵)؛ *گلستان*، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: نشر صفی علیشاه
- صدری، مصطفی (۱۳۷۴)؛ *رجال و مشاهیر نامی ایران*، تهران: انتشارات آبنوس.
- ماجد فخری (۱۳۹۱)؛ *سیر فلسفه در جهان اسلام*، مترجم: گروه مترجمان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ملاصدرای شیرازی (۱۳۷۷)؛ *رساله سه اصل*، به تصحیح دکتر سید حسین نصر، تهران: انتشارات روزنه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹)؛ *الشواهد الربوبیه*، مترجم، دکتر جواد مصلح، تهران: انتشارات سروش.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۰)؛ *کسر الأصنام الجاهلیه*، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. چاپ اول. تهران: انتشارات جامعه طهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)؛ *مجموعه اشعار*، به تصحیح محمد خواجه‌وی. چاپ دوم. تهران: انتشارات مولی.
- لکزایی، نجف (۱۳۷۸)؛ *جایگاه سیاست در حکمت متعالیه*، مجله علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، پاییز، شماره ۶.

